



غار بادب

● مریم عاطفی

● تصویرگر: نرگس جوشش

خرس خانه نداشت. گشت و گشت تا یک غار پیدا کرد،

وارد غار شد و گفت: «وااای! چه غار گنده‌ای!» غار گفت: «چه گنده‌ای... گنده‌ای...»

خرس گفت: «چه تاریک و سیاه و زشتی!» غار گفت: «سیاه و زشتی... زشتی...»

خرس گفت: «اه! چه غار بی‌ادبی!» غار گفت: «بی‌ادبی... بی‌ادبی...»

آقا خرسه خرناس کشید.

از غار بیرون رفت. خُفاش پر زد تا رسید دم در غار و گفت: «می‌شود نیروی؟»

آقا خرسه گفت: «این غار خیلی بی‌ادب است!» خُفاش گفت: «با من بیا!»

آقا خرسه دنبال خُفاش راه افتاد.

توی غار خُفاش داد زد: «سلام!» غار گفت: «سلام... سلام... سلام...»

خُفاش گفت: «خوش آمدی خرس مهربان!» غار گفت: «خرس مهربان... مهربان... مهربان...»

خُفاش گفت: «پیش ما بمان!» غار گفت: «بمان... بمان... بمان...»

آقا خرسه گفت: «چه غار بادبی!» و بعد هاه‌ها خندید.

خُفاش و غار هم خندیدند: «ها ها ها ها ها!»

